

سلفيان

سلفیان

سلف در لغت به معنی گذشته و پیشینه است و در اصطلاح سلفیان یعنی پیرو صحابه پیامبر و تابعین و تابعین تابعین بودن. تاریخ ظهور آنان قرن چهارم هجری است و خود را به احمد بن حنبل منتسب می دانستند. سلفیان افکار و عقاید خاص خود را داشته و برخی از عالمان نیز با شور و هیجان به حمایت از آن برخاسته اند. در این مقاله افکار و عقاید سلفی گری و پیشینه تاریخی سلفیان نقد و بررسی خواهد شد.

سلفیان [و سلفی گری]

منظور ما از سلفیه همان کسانی اند که خود را به سلف منسوب کرده اند؛ گرچه در برخی از اندیشه های آنان که به مذهب سلف نسبت داده اند، مناقشه خواهیم کرد. آنان در قرن چهارم هجری ظهور کردند و از حنبلیان بودند و چنین می پنداشتند که تمام آرایشان به امام احمد بن حنبل منتهی می شود - همان کسی که اعتقادهای سلف را زنده کرد و در راه آن جنگید - سپس در قرن هفتم ظهور تازه یافتند و شیخ الاسلام ابن تیمیّه آن را دوباره زنده کرد و در فراخوانی به آن، دو چندان کوشید و مسائل دیگری به آن افزود که بزرگان عصر خویش را به اندیشه واداشت. سپس در قرن دوازدهم هجری در شبه جزیره عربستان، محمد بن عبد الوهاب این اندیشه ها را احیا کرد که وهابیان همچنان تا امروز منادی این افکارند و برخی از عالمان مسلمان نیز با شور و هیجان به حمایت از آن برخاسته اند؛ از این رو باید این اندیشه ها را بیان کرد.

حنبلیان به بحث درباره توحید و ارتباط آن با مسئله قبور هم پرداخته اند و در آیات تأویل و تشبیه نیز سخن گفته اند، و این مطلب نخستین نکته ای بود که آنان در قرن چهارم هجری مطرح کردند و گفته خویش را به امام احمد بن حنبل نسبت دادند، که برخی از حنبلیان اهل فضل با آنان در این انتساب مخالفت ورزیدند.

در آن زمان درگیری های شدیدی میان آنان و اشاعره بر پا شد؛ زیرا هرچا اشعریان قدرت بلامنازعی داشتند، آنان نیز پیدا می شدند و در نتیجه میان دو گروه کشمکش شدیدی در می گرفت و هرگروهی می پنداشت که مردم را به مذهب سلف فرا می خواند.

روش سلفی ها

در این بخش [=جزء اول کتاب که به عقاید فرقه های اسلامی مربوط است]، دانستیم که معتزله در بیان عقاید اسلامی، روش فلسفی را در پیش گرفتند، از منطق یونان و شیوه های فلاسفه در مناظره و بحث بهره جستند، و انگیزه اصلی آنان در پیمودن این مسیر، هدفی (دفاع از اسلام) بود که خود را وقف آن کرده بودند. اشاعره و ماتریدیه نیز همراه آنان همین روش فلسفی را پی گرفتند و این دو گروه اخیر در بیشتر نتایجی که معتزله بدان نایل شده بودند، نزدیک شدند؛ گرچه نکته سنجان عملکرد آنان را به نقد کشیده اند.

در پی آن، سلفی ها آمدند و با روش آنان به مخالفت پرداختند، خواستند بررسی های اعتقادی به همان روشی باز گردد که در عصر صحابه و تابعان مرسوم بود؛ یعنی عقاید را جز از کتاب و

سنت دریافت نکنند؛ پس اساس عقیده و استدلالی را که عقاید بر آن پایه گذاری شده، از قرآن کریم بگیرند و دانشمندان را از اندیشه در ادله قرآن باز دارند. حال که باقلانی به خودش اجازه می دهد مردم را به استدلال های اشعری مقید سازد، بهتر و سزاوارتر آن است که مردم را به ادله قرآن کریم ملتزم سازد.

ابن تیمیه، که روش سلفیه را سامان داده است، روش های عالمان را در فهم عقاید اسلامی به چهار قسم تقسیم می کند:

قسم اول، فلاسفه، که معتقدند قرآن کریم به روش خطابی و با مقدمه های اقناعی [در فن خطابه] که توده مردم را قانع می سازد، نازل شده است. آنان خود را اهل برهان و یقین می دانند و طریق رسیدن به عقاید را نیز در برهان و یقین منحصر کرده اند.

قسم دوم، متکلمان، یعنی معتزله اند که قضایای عقلی را بر تأمل در آیات قرآن مقدم می دارند. بدین ترتیب آنان از هر دو گونه استدلال بهره جسته اند، ولی رأی عقلی را بر دلیل قرآنی مقدم می دانند؛ در نتیجه، بر اساس اقتضای عقل، آن را تأویل می کنند؛ هر چند از جرگه عقاید قرآن کریم بیرون نمی روند.

قسم سوم، گروهی از عالمان اند که در عقاید قرآن کریم تأمل کرده، بدان ایمان می آورند و در استدلال های آن نظر می کنند، و از آن بهره می گیرند، اما نه در جایگاه ادله ای که راهنما و توجیه گر عقل باشد تا از میان آن، مقدمات استدلال را بجوید، بلکه در جایگاه آیات اخباری که ایمان به محتوای آن واجب است، بدون آنکه مضمون آن آیات، مقدمه استدلال های عقلی قرار گیرد. و چنین بر می آید که او ماتریدیه را از این قسم قرار می دهد؛ زیرا آنان نیز از عقل برای استدلال بر عقاید قرآن کریم کمک می گیرند.

قسم چهارم، گروهی اند که به قرآن کریم (عقاید و ادله آن) ایمان دارند، ولی در کنار ادله قرآنی از ادله عقلی نیز کمک می گیرند، و ظاهراً مقصود او از این گروه، اشاعره است. [1] در پی این تقسیم ابن تیمیه تأکید کرده است که روش سلف هیچ يك از این چهار قسم نبوده، بلکه چیز دیگری بوده است؛ زیرا عقاید و ادله آن [از دیدگاه سلف] جز از متون دینی به دست نمی آید؛ بنابراین سلفیه به عقل ایمان ندارند؛ چون آن را گمراه کننده می دانند؛ اما به نص [شرعی] و به ادله ای که نص بدان اشاره دارد، ایمان دارند؛ زیرا نص شرعی وحی ای است که بر پیامبر (ص) نازل شده است. آنان تأکید می کنند که این روش های عقلی بعدها در اسلام ایجاد شده و به یقین در زمان صحابه و تابعان شناخته شده نبوده است؛ پس اگر بگوییم روش های عقلانی برای فهم اعتقادات ضرورت دارد، معنای این سخن آن است که سلف عقاید را درست درك نکرده و ادله آن را به طور کامل نفهمیده اند. ابن تیمیه در این باره می گوید:

می گویند اگر رسول خدا (ص) و اصحابش معنای آیاتی را که بر او نازل می شده، نمی فهمیدند، لازمه این سخن آن است که او معنای سخن خود را از احادیث درباره صفات خدا نمی فهمیده، بلکه سخنی می گفته که خود نمی دانسته است.

[حرکت عقلی به دنبال نقل]

سرانجام اینکه سلفی ها طبق تصویر ابن تیمیه معتقدند هیچ راهی برای شناخت عقاید و احکام و تمام آنچه بدان مربوط می شود (به اجمال یا تفصیل) چه خود اعتقادات یا استدلال های آن، جز راه قرآن کریم و سنت بیان کننده آن و پیمودن مسیر قرآن و سنت نیست؛ پس درست نیست که برای رفع شك، آنچه را قرآن کریم بیان کرده یا سنت پذیرفته، انکار کرد؛ بنابراین، عقل در تأویل قرآن و تفسیر و استنباط آن، هیچ سلطه و اختیاری ندارد، مگر به میزانی که عبارت های قرآن بیان می کند یا روایات متضافر بر آن دلالت دارد. اگر پس از این، عقل تسلطی داشته

باشد، فقط در تصدیق و اعتراف و بیان نزدیک ساختن نقل به عقل و جدا نبودن آنها از یکدیگر است و بس؛ بنابراین، عقل فقط شاهد است و نه حاکم، تقریرکننده و تأییدکننده است، نه نقض کننده و ترک کننده، و توضیح گر ادله ای است که قرآن کریم آن را دربردارد. این بود روش سلفی ها که عقل به دنبال نقل حرکت کرده، آن را قوت و قدرت می بخشد و نمی تواند به طور مستقل استدلالی را مطرح کند، بلکه مفاهیم نصوص شرعی را [به ذهن] نزدیک می کند. آنان وحدانیت خدا و صفات و افعال انسان را و اینکه قرآن مخلوق است یا نه، و صفات و آیاتی را که ایجاد توهم تشبیه می کند، بررسی کرده اند.

وحدانیت خدا

نگاه سلفیان به مسئله وحدانیت بدان گونه است که آن را نخستین پایه اسلام می دانند. این سخن درستی است و هیچ تردیدی در آن وجود ندارد. آنان معنای وحدانیت را به گونه ای تفسیر می کنند که به اجمال با آنچه تمام مسلمانان بر آن تأکید می ورزند، موافقت دارد؛ ولی مسائلی را منافی با وحدانیت فرض می کنند که توده مسلمانان بدان اقرار ندارند؛ برای مثال معتقدند توسل به خدا از طریق یکی از بندگانی که [مرده و] به سوی پروردگارش شتافته است، با عقیده وحدانیت منافات دارد. آنان عقیده دارند که زیارت روضه شریف پیامبر(ص) به گونه ای که زائر آن را پیش روی خود قرار دهد، با وحدانیت منافی است، و معتقدند که بر پایی شعائر [مذهبی] در اطراف روضه شریف با توحید منافات دارد، و توجه به خدای متعالی هنگام دعا به گونه ای که قبر پیامبر(ص) یا یکی از اولیای خدا پیش روی دعا کننده باشد، با [عقیده به] وحدانیت ناسازگار است و همین طور...

آنان اعتقاد دارند که این عقیده، «مذهب سلف صالح» است و غیر آن بدعت به شمار می رود و به معنای توحید آسیب می رساند. وحدانیت، چنان که عالمان مسلمان تقریر می کنند، سه شعبه دارد: وحدانیت ذات و صفات، وحدانیت آفرینش و تکوین [=توحید افعالی] و وحدانیت معبود [=توحید در عبادت].

وحدانیت ذات و صفات

مسلمانان اتفاق نظر دارند که خدای متعال یگانه است. هیچ چیزی مثل او نیست و شنوا و بیناست. ابن تیمیه در این باره می گوید: واژه های توحید، تنزیه، تشبیه و تجسیم، واژگانی است که به سبب اصطلاحات متکلمان و دیگران، گرفتار اشتراک شده است؛ لذا هر گروهی از مردم چیزی را از این الفاظ اراده می کند که دیگر گروه ها آن معنا را در نظر ندارند؛ [به طور مثال]، معتزله و دیگران از توحید و تنزیه، نفی تمام صفات را [از خدا] اراده، و از تجسیم و تشبیه، اثبات چیزی از آن صفات را [برای خدا] قصد می کنند، تا آنجا که اگر کسی بگوید خدا دیده می شود، یا معتقد باشد که خدا دارای کلام است، از دید آنان از مجسمه [=قائل به جسم بودن خدا] به شمار می آید. بسیاری از گروه های کلامی که درباره صفات خدا سخن گفته اند، مقصودشان از توحید و تنزیه انکار تمام صفات خبری یا برخی از آنهاست، [2] و مقصودشان از تجسیم و تشبیه اثبات تمام آن صفات یا بعضی از آنهاست؛ اما فلاسفه از توحید همان چیزی را اراده می کنند که معتزله تفسیر می کردند؛ افزون بر اینکه آنان معتقدند خدا هیچ صفت سلبی یا اضافی [=نسبی] یا مرکب از سلبی و اضافی ندارد. [3] و مقصودشان از صفات سلبی، صفاتی مانند قدمت و جاودانگی است، چون معنای این صفات این است که او را نه آغازی است و نه انجامی. و مقصودشان از صفات اضافی، اوصافی چون رب العالمین (پروردگار جهانیان)، خالق السماوات و الارض (آفریدگار آسمان ها و زمین) و فاطر السماوات و الارض (شکافنده آسمان ها و زمین) است. و مرادشان از صفات مرکب، صفت هایی است که با

صفات موجودات حادث مخالف باشد. [4]

اختلاف عالمان در این مفاهیم با یکدیگر موجب کافر دانستن گروه دیگر نمی شود؛ چه اینکه اینها صرفاً اختلاف نظری است نه اختلاف حقیقی. سلفی ها به هیچ يك از مخالفان خود نسبت کفر نمی دهند، ولی آنان را منحرف می دانند؛ از این رو فلاسفه، معتزله و صوفیان را که به اتحاد و فناى [موجودات] در ذات خدا معتقدند، به انحراف محکوم می کنند.

سلفی ها و اشاعره

اگر فرقه هایی که برشمردیم، طبق بیان ابن تیمیه از دیدگاه سلفی ها جزء گروه های منحرف باشند، به نظر ابن تیمیه عقیده سلفی که در آن هیچ انحرافی وجود ندارد چیست؟ ابن تیمیه چنین تقریر می کند که مذهب سلف، اثبات تمام صفات و اسماء و اخبار و حالاتی است که در قرآن کریم و سنت آمده است؛ از این رو خدای سبحان می فرماید: «خداوند، هیچ معبودی جز او نیست، دارای حیات و قیومیت است» [5] و می فرماید: «بگو [ای پیامبر(ص)] که خداوند یکتاست. خدا بی نیاز است. نه زاییده و نه زاده شده است و هرگز برای او همتایی نیست» [6] و می فرماید: «او دانا و با حکمت است»؛ «او شنوا و بیناست»؛ «او دانا و تواناست»؛ «او چیره و حکیم است»؛ «او آمرزنده و مهربان است»؛ [7] «او بخشنده و با محبت است». و صاحب عرش و با عظمت است. هر چه اراده کند انجام می دهد» [8] «او آغاز است و انجام، و آشکار است و نهان. او به هر چیزی داناست. اوست که آسمان ها و زمین را در شش روز [=روزگار] آفرید؛ سپس بر عرش استیلا یافت. هر آنچه در زمین فرو می رود و هر آنچه از آن بر می آید و هر آنچه از آسمان فرو می ریزد و هر آنچه از آن صعود می کند و بالا می رود، همه را می داند، و او با شماست هر جا که باشید، و خدا به آنچه انجام می دهید، بیناست» [9] و می فرماید: «این [عذاب] بدان جهت است که آنان از آنچه خدا را به خشم می آورد، پیروی کرده و خشنودی او را ناپسند دانستند؛ از این رو خداوند اعمال آنان را تباه ساخت»؛ [10] «خدا از آنان خشنود شد و آنان نیز از او خشنود گشتند»؛ [11] «خداوند بر او غضب و او را لعنت کرد»؛ [12] «به طور حتم، خشم و غضب خدا از خشم و غضب شما بزرگ تر [=افزون تر] است»؛ [13] «آیا جز این انتظار دارند که خداوند در تکه هایی از ابر به همراه ملائکه نزد آنان آید.» [14] و خدای سبحان می فرماید: «آنگاه خداوند به آسمان که دودی بود، استیلا و تسلط یافت. پس به آسمان و زمین فرمود: از روی طوع و رغبت، یا از روی جبر و اکراه بیاید. گفتند مطیع فرمان آمدیم.» [15]

[سلفیه و صفات خدا]

سلف، این چنین تمام اوصاف خدای سبحان یا امور مربوط به وی را که در قرآن کریم یا سنت آمده است، مانند محبت، غضب، دشمنی، خشنودی، ندا، کلام و فرود آمدن نزد مردم در تکه هایی از ابر را اثبات می کنند، و استقرار یافتن او بر عرش و داشتن دست و صورت را ثابت می دانند، بدون آنکه [این آیات را] تأویل برند یا به خلاف ظاهر آن تفسیر کنند؛ اما این صفات را برای خدا همانند صفات موجودات حادث نمی دانند؛ [از این رو معتقدند که] دست او مثل دست آفریدگان حادث نیست و فرود آمدنش مثل آنان، و صورتش همانند صورت آنها نیست؛ چه اینکه خدای سبحان متعال از این امور منزّه است.

ابن تیمیه این روش را روش سلف صالح [=گذشتگان شایسته] می داند و در این باره می گوید:

[عقیده] درست همان چیزی است که پیشوایان هدایت برآن اند، و آن این است که خدای متعال فقط به اموری وصف می شود که خودش خویش را بدان وصف فرموده یا پیامبرش(ص) وی را

وصف کرده است، و از قرآن کریم و احادیث پا فراتر نهاده و در این مسئله راه پیشینیان گذشته، اهل دانش و ایمان پیروی می شود و مفاهیمی که از کتاب و سنت [درباره صفات خدا] به دست می آید، صرفاً به سبب شبهه ای انکار نمی شود؛ چه این کار به منزله تحریف کلمات الهی از جایگاه آن است، و از آن، روی گردانده نمی شود تا این عمل از باب کردار کسانی باشد که «هر گاه به آیات پروردگار خود تذکر داده می شوند، با آن ناشنوا و نابینا برخورد نمی کنند» [16]. و تدبر و اندیشه در قرآن کریم رها نمی شود، که این شیوه از باب عملکرد کسانی است که «کتاب را جز آرزوهایی نمی دانند»؛ [17]

بنابراین، ابن تیمیه معتقد است که مذهب سلف دست را برای خدا ثابت می داند، ولی چگونگی آن را بیان نمی کند و به آفریدگان هم تشبیه نمی کند و برای او صورت قائل است، اما بدون چگونگی. و چنین است فوقیت [=بالا بودن] و نزول [=پایین آمدن] و جز اینها از ظواهر متون آیات قرآن که منظورش ظواهر حرفی قرآن است، نه ظواهر قرآن؛ هر چند مجازی باشد. او این مذهب را نه [مذهب] مجسمه می داند و نه به معنای تعطیل کردن [صفات الهی] می شمرد، و در این باره می گوید:

مذهب سلف، راه اعتدال میان تعطیل و تشبیه است؛ از این رو صفات خدای متعال را به صفات خلقش تشبیه نمی کنند؛ چونان که ذات او را نیز به آفریدگانش شبیه نمی دانند و آنچه را که او خود را بدان وصف فرموده یا پیامبرش (ص) او را وصف کرده، انکار نمی کنند که به تعطیل کردن اسماء حسنا و صفات والا مرتبه اش بینجامد و سخنان او را از جایگاه خود منحرف ساخته، به اسماء خدا و آیات او کفر ورزند؛ در حالی که هر يك از دو فرقه تعطیل و تشبیه [در واقع] میان تعطیل و تشبیه، هر دو را جمع کرده [و به هر دو گرفتار شده اند].

او همچنان این معنا را تکرار و تأکید می کند که خداوند فرود می آید و در بالا و پایین وجود دارد، اما چگونگی ندارد، و در کتاب خدای متعال و سنت رسول خدا (ص) و بین هیچ يك از گذشتگان این امت و اصحاب و تابعان یا پیشوایانی که دوران اختلاف میان فرقه ها را درك کرده اند، حتی يك کلمه مخالف با این عقیده (نه به طور صریح و نه ظاهراً) وجود ندارد و هیچ يك از آنان نگفته اند که خدا در آسمان نیست، یا بر عرش استقرار ندارد، یا در هر جایی هست، یا تمام اماکن برای او یکسان است، یا داخل جهان هستی یا خارج آن قرار دارد، یا متصل [به عالم] یا منفصل [از آن] است و یا اشاره محسوس به وسیله انگشتان و غیره به سوی او جایز نیست. [18]

[بررسی کلام ابن تیمیه]

ابن تیمیه بر این اساس تأکید می کند که مذهب سلف تمام ویژگی هایی را که در قرآن کریم برای خدا آمده است، از قبیل بالا و پایین بودن و استقرار بر عرش و داشتن دست و صورت و علاقه و نفرت، و آنچه در سنت نیز از این قبیل آمده، با عین کلماتش بدون آنکه آن را تأویل و توجیه کنند، ثابت می دانند؛ ولی آیا این به واقع همان مذهب سلف است؟ در پاسخ به این پرسش می گوئیم، چنان که بیان کردیم، پیش از او حنبلی ها نیز در قرن چهارم هجری همین سخنان را گفته اند و آنان نیز ادعا کرده اند که این همان مذهب سلف است و در همان زمان عالمان با آنان مخالفت و اثبات کردند که سخن آنان به ناچار مستلزم تشبیه و جسمیت خدا خواهد بود و چگونه ممکن است به تشبیه و تجسیم نینجامد، در حالی که [از نظر آنان] اشاره محسوس به سوی خداوند جایز شمرده شده است؟ از این رو ابن جوزی، پیشوای فقیه و سخنور حنبلی به مقابله با آنان برخاست و انکار کرد که این اندیشه، همان مذهب سلف، یا این نظریه رأی امام احمد [بن حنبل] باشد. او در این باره می گوید:

گروهی از اصحابمان را مشاهده کرده ام که بدون شایستگی، در اصول [عقاید] سخن گفته اند.

... آنان کتاب‌هایی تألیف کرده‌اند و با آنها مقام مذهب را پایین آورده‌اند. و دیده‌ام که تا مرحله عوام پایین آمده و صفات الهی را بر اساس محسوسات تفسیر کرده‌اند؛ به طور مثال [این حدیث را] شنیده‌اند که خداوند، آدم(ع) را طبق صورت خویش آفریده است؛ بدین سبب، افزون بر ذات خدا، برای او صورت، دهان، زبان کوچک و دندان اثبات، و برای صورتش، انواری و دو دست با دو انگشت و کف و انگشت کوچک و شست فرض کرده‌اند، و سینه و ران و دو ساق و دو پا تصویر کرده و گفته‌اند که درباره سر او سخنی شنیده‌ایم. آنان در مورد اسماء و صفات الهی ظاهر را گرفته و آن را به گونه‌ای بدعت آمیز، صفات خدا نامیده‌اند؛ درحالی که در این باره نه از نقل [=کتاب و سنت] و نه از عقل دلیلی در اختیار داشتند و به متون شرعی که آن عبارت‌ها را از ظاهرش منصرف کرده و به معنای واجب برای خدای متعال تفسیر می‌کند، توجهی نکردند و به آنچه از صفات موجودات حادث که ظاهر عبارت‌ها، آن را اقتضا می‌کند، عنایتی ننمودند و به این هم بسنده نکردند که آنها را صفت فعل بدانند، بلکه اظهار داشتند که آنها صفات ذات‌اند؛ آنگاه وقتی اثبات کردند صفت [خدا] است، گفتند آنها را توجیه لغوی نمی‌کنیم؛ برای مثال، دست را بر معنای نعمت و قدرت، آمدن را بر معنای لطف و نیکی، و ساق [پا] را بر دشواری و سختگیری حمل نکردند؛ بلکه گفتند آنها را بر ظاهر متعارفشان حمل می‌کنیم و معنای ظاهری آن، همان معنای شناخته شده از صفات آدمیان است؛ زیرا هر چیزی را تا حد امکان باید بر معنای حقیقی‌اش حمل کرد، مگر آنکه قرینه‌ای موجب شود [که از معنای ظاهری دست برداریم و] بر معنای مجازی حمل شود. سپس آنان به سبب متهم شدن به تشبیه، به دست و پا افتاده، از انتساب به آن ناراحت می‌شوند و ادعا می‌کنند که اهل سنت‌اند؛ در حالی که گفتارشان در تشبیه صراحت دارد و گروهی از عوام از آنان پیروی کردند و من [=ابن جوزی] تابع و متبوع [=پیرو و پیروی شده] هر دورا نصیحت کرده، گفتم: ای اصحاب ما، شما اصحاب و پیروانید و پیشوای بزرگ‌تر شما احمد بن حنبل درحالی که زیر [ضربات] شمشیر بود، می‌گفت: چگونه چیزی بگویم که [کتاب و سنت] نگفته است؛ پس مبدا شما در مذهب وی چیزی بدعت گذارید که از او نیست. شما می‌گویید احادیث را باید بر معنای ظاهری آن حمل کرد؛ ولی ظاهر معنای قدم، همان عضو پاست، و هرکس بگوید خدای پاک خود [روی پا] ایستاده، خدای سبحان را در ردیف محسوسات قرار داده است، و سزاوار نیست که آنچه قواعد بدان اثبات می‌شود، ترك گردد، و آن عقل است؛ چه اینکه ما به وسیله عقل خدای متعال را می‌شناسیم و برای او قدم قائل می‌شویم؛ پس اگر بگویید ما فقط احادیث را می‌خوانیم و ساکت می‌شویم، کسی به شما اعتراضی ندارد، ولی اینکه این احادیث را بر معنای ظاهری‌اش حمل می‌کنید، ناپسند است؛ بنابراین در مذهب [احمد بن حنبل]، این انسان سلفی، چیزی را که از آن نیست، وارد نسازید. [19]

ابن جوزی در تشریح بطلان آنچه سلفی‌ها بر آن اعتماد کرده‌اند، اقوال متعددی را نقل کرده و قاضی ابویعلی، فقیه حنبلی مشهور که در سال 457 هجری از دنیا رفته، درباره این گفتار انتقادی ابن جوزی، همین عقیده را اظهار داشته و موجب شده است که انتقادهای شدیدی برضد او نیز دامن زده شود، تا آنجا که برخی فقیهان حنبلی درباره این سخن وی گفته‌اند: «ابویعلی آنچنان حنبلیان را به باد عیب‌گویی گرفته که آب دریاها هم نمی‌تواند آن را بشوید.» مانند همین گفته‌ها را ابن زاغونی (م 527 ق) از حنبلیان، اظهار داشته است. برخی از حنبلیان نیز در این باره گفته‌اند: «در این گفته‌ها وی چنان تشبیهات عجیب و غریب به کار رفته که انسان آگاه را هم متحیر می‌سازد!»

در قرن‌های چهارم و پنجم هنگامی که این دیدگاه منتشر می‌شد، از ناحیه حنبلیان مورد اعتراض و انکار قرار گرفت؛ به همین سبب این مذهب پنهان شد تا زمانی که ابن تیمیه با جرأت

و توان آن را آشکار ساخت و اندیشه های آن رواج بیشتری یافت، که عامل انتشار آن فشار و سختگیری بود؛ چه اینکه این سخت گیری ها اندیشه ها را بیشتر پخش کرده و رواج می دهد؛ به همین جهت پیروان وی افزون گشتند و اندیشه او طرفدار پیدا کرد و رواج و انتشار یافت.

[بررسی لغوی این نظریه]

در اینجا لازم است یادآوری شود ادعای اینکه این عقیده، مذهب سلف است، جای تأمل دارد و ما نظر این جوزی را در این باره، هنگامی که این عقاید در زمان او رواج یافت، ملاحظه کردیم. جا دارد به این مسئله نگاه دیگری از زاویه لغت بیفکنیم. خدای سبحان فرموده است: «دست خدا بالای دستان آنان است» [20] و فرموده است: «هر چیزی جز صورت او تباه و نابود است» [21]. آیا از این عبارت ها همان مفاهیم حسی فهمیده می شود یا امور دیگری که شایسته ذات خدای متعال است؟ آیا درست است که دست، به نیرو یا نعمت تفسیر، و صورت به ذات معنا شود، و فرود آمدن خدا به آسمان دنیا به نزدیک شدن زمان حسابرسی و نزدیکی خدای سبحان به بندگانش تفسیر شود؟ آیا علم لغت گنجایش این تفسیرها را دارد، و واژگان این مفاهیم را بر می تابد؟ بسیاری از عالمان علم کلام و فقیهان و پژوهشگران، چنین معنا کرده اند و بدون تردید این گونه تفسیر بهتر از آن است که آن را به معانی ظاهری تحت اللفظی تفسیر کنیم و کیفیت آن را ندانیم؛ مثل آنچه می گویند که خدا دست دارد، ولی ما نمی دانیم [هر چند دست او مانند دست موجودات حادث نیست؛ و خدا فرود می آید، ولی نه همانند فرود آمدن ما... تا آخر؛ چه اینکه این گونه تفسیر، احاله به مجهول [و موکول کردن به امور ناشناخته] است که نه مفاد آن را می فهمیم و نه سرانجام آن را می دانیم؛ در حالی که اگر آن را به گونه ای تفسیر کنیم که لغت آن را برمی تابد و از علم لغت دور نباشد، به طور حتم به نتایج شگفتی دست می یابیم که در آن، تنزیه خدا موجود است و نادانی و ابهامی دربر ندارد.

تأویل و تفویض

این اندیشه این تیمیه را به این عقیده وا می دارد که سالم ترین راه، تفویض [= واگذاری معنای این امور به خدا و رسول (ص)] است؛ عقیده ای که آن را ادعا می کند و به سلف شایسته نسبت می دهد؛ از این رو واژگان را به معنای ظاهری آن گرفته، بر مفاهیم ظاهری آن در اصل دلالت لغوی حمل می کند، ولی تأکید می ورزد که صفات الهی همانند [صفات موجودات] حادث نیست، و پس از این دیگر رها کرده، بیش از این تفسیر نمی کند. او معتقد است کوشش برای تفسیر، انحراف و گمراهی است، و در این باره به فرموده خدای متعال استناد می کند:

او کسی است که بر تو کتاب را فرو فرستاد. بخشی از آن، آیات محکم است که آنها پایه و اساس کتاب اند و بخش دیگر آیات متشابه؛ اما کسانی که در دل هایشان انحراف هست، به دنبال متشابهات آن می افتند تا فتنه به پا کرده، تأویل آن را بجویند، در حالی که تأویل آن آیات را کسی جز خدا و راسخان در علم نمی داند. می گویند ایمان آوردیم. تمام آن از نزد پروردگار ماست، و [این سخن را] جز صاحبان خرد متذکر نمی شوند. [22]

بنابراین این تیمیه معتقد است که با این شیوه میان تفسیر و تفویض جمع کرده است؛ چه اینکه او آیات را به معنای ظاهری تفسیر می کند و [صفات الهی را] از موجودات حادث و مخلوق مبرا می دارد و در خصوص چگونگی و ویژگی صفات، راه تفویض را در پیش گرفته، [علمش را به خدا] او می گذارد؛ پس اعتقاد دارد که اصحاب پیامبر (ص) معانی آیات متشابهی را که خداوند در آنها [داشتن] دست و پا و صورت و استیلا و فرود آمدن و غیره وصف شده است، می دانسته اند و بر معانی ظاهری آن حمل می کرده اند و سعی بر شناختن حقیقت کنه و چگونگی آن نداشته اند؛ چنان که در شناخت حقیقت ذات الهی نیز سعی و اصرار نمی ورزیدند.

این سخنی است که ابن تیمیه در قالب شیوه سلف تبیین می کند، ولی غزالی در این کلام با وی مخالف است و در کتاب خود الجام العوام عن علم الکلام چنین تقریر می کند که تعبیر به کار رفته در عبارت های قرآن و احادیث پیامبر(ص)، هم معنای ظاهری دارد (همان معنای حسی که مشاهده می کنیم و آن درباره خدای متعال محال است) و هم معنای دیگری دارد که مجازی و مشهور است و انسان عرب زبان بدون [نیاز به] تأویل یا سعی برای تفسیر آن، آن را می فهمد. غزالی در این باره می گوید:

معنای تقدیس خدا این است که هرگاه تعبیر دست و انگشت را شنید یا فرموده پیامبر(ص) را که «خداوند خمیره آدم را خود به دست خویش مهیا ساخت» [23] و «قلب انسان مؤمن در میان دو انگشت از انگشتان خدای رحمان است»، [24] سزاوار است بدانند که این واژه ها بر دو معنا اطلاق می شود: نخست همان وضع [معنای] اصلی؛ یعنی عضوی است که از گوشت و استخوان و عصب تشکیل یافته است. و گوشت و استخوان و رگ، جسم مخصوص و دارای صفات ویژه است. مقصود من از جسم، عبارت است از مقدار [معینی] دارای طول و عرض و عمق که مانع از یافت شدن جسم دیگری در آن مکان می شود، مگر در صورتی که اول او از آن مکان کناره گیرد؛ و گاهی این واژه، یعنی کلمه «ید»، در معنای دیگری به صورت استعاره به کار می رود که به هیچ وجه به معنای جسم نیست؛ چنان که وقتی (به طور مثال گفته می شود) «شهر در دست امیر است»، همین معنا فهمیده می شود، هرچند امیر دست بریده باشد؛ پس بر انسان عامی (بی سواد) و غیر عامی لازم است به طور قطع، مسلّم و ثابت بدانند که رسول خدا(ص) با این احادیث جسمی را که همان عضو مرکب از گوشت و خون و استخوان است، [برای خدا] اراده نکرده است؛ چه، این معنا درباره خدای متعال محال و خداوند از این امور مبرا است. اگر کسی به ذهنش خطور کند که خدا جسمی مرکب از اعضاست، بت پرست است؛ زیرا هر جسمی آفریده خدا، و پرستش آفریدگان کفر است. و اگر بت پرستی کفر به شمار می رود، بدین سبب است که بت، مخلوق است. از این رهگذر ملاحظه می کنیم که حجة الاسلام غزالی مفاهیم این واژگان را به همراه معنای مجازی مشهور آن که روشن است، با وضوح کامل بیان می کند و تردیدی نیست که سلف صالح [=گذشتگان شایسته] که معنای مجازی و حقیقی لغات را می فهمیدند، این واژگان را بر همان معنای مجازی مشهور آن، که خود نیز آنها را به کار می بردند، اطلاق می کردند. کسانی که با پیامبر(ص) زیر آن درخت بیعت کردند، وقتی این سخن خدای متعال را تلاوت می کنند که فرمود: «در حقیقت، کسانی که با تو بیعت می کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می کنند. دست خدا بالای دستان آنهاست؛ پس هرکس پیمان شکند، فقط به زیان خود پیمان می شکند، و هرکه بر آنچه با خدا عهد بسته وفادار بماند، به زودی خدا پاداش بزرگی به او می بخشد»، [25] آیا چنین می فهمند که مقصود از دست در اینجا همانند دست آفریدگان نیست، و نمی فهمند که مراد آیه، سلطنت خدای متعال و قدرت اوست، به دلیل آنچه در آیه از تهدید برای کسانی که پیمان بشکنند وجود دارد، که بازتاب پیمان شکنی به خود آنان بازمی گردد؟!

بدین جهت ما هم روش ماتریدی و ابن جوزی و غزالی را [بر روش ابن تیمیه] ترجیح می دهیم و معتقدیم که اصحاب پیامبر(ص) آنجا که به کارگرفتن معنای حقیقی ممکن نباشد، واژگان این آیات را به معنای مجازی آن تفسیر کرده اند؛ چنان که [در مواقع دیگر] آن را به معنای حقیقی خود تفسیر می کنند.

خلق و آفرینش قرآن کریم

در مبحث صفات الهی، سخن به آفرینش قرآن کریم کشیده شده است، و همان سلفی ها -

چنان که خود را در گذشته و اکنون نیز بدین نام نامیده اند - در این مسئله عمیق شده و چنین تقریر کرده اند که قرآن کریم، همان کلام خدای متعال است که بدان سخن گفته و آن را به پیامبر گرامی اش (ص) وحی کرده است. معنای قرائت قرآن همان صدای قاری است که شنیده می شود؛ بنابراین قرائت قرآن غیر از خود قرآن است؛ بلکه آن، تلاوت قرآن است، اما خود قرآن، کلام خدای متعال است؛ بدین جهت فرموده است: «و هرگاه یکی از مشرکان از تو پناه خواست تا کلام خدا را بشنود، او را پناه ده؛ سپس او را به جایگاه امنش برگردان» [26] و پیامبر اکرم (ص) فرموده است: «قرآن را با صداهای خویش زینت بخشید»، [27] و ابوموسی هنگامی که قرآن را تلاوت می کرد، به حضرت عرض کرد: «اگر می دانستم می شنوی، تلاوتم را برایت زینت می کردم». ابن تیمیه در این باره همان سخن امام احمد [بن حنبل] را می گوید که پیش تر به آن اشاره کردیم:

پیشینیان [=سلف] گفته اند که خداوند همواره متکلم است و هرگاه بخواهد، به زبان عربی سخن می گوید؛ چنان که با قرآن به زبان عربی تکلم فرموده است، و آنچه بدان سخن گفته، خود اوست، نه مخلوقی جدای از او؛ پس این حروفی که اسماء حسناى الهی است و این کتاب های نازل شده از جانب او، آفریده نیستند؛ چه اینکه خداوند بدانها سخن گفته است. ابن تیمیه در اینجا ملازمه ای میان مخلوق نبودن و قدیم بودن قرآن (کلام خدا) قائل نشده، بلکه معتقد است قرآن، کلام خدای متعال و غیرمخلوق است؛ ولی حکم نکرده که قرآن قدیم است؛ از این رو می گوید:

گذشتگان [=سلف] اتفاق نظر دارند بر اینکه کلام خدا نازل شده و غیرمخلوق است؛ بدین جهت برخی از مردم چنین پنداشته اند که مقصود آنان این است که قرآن به طور ذاتی قدیم است؛ آنگاه بیان می کند که قرآن ویژگی گفتار قدیم را، که به ذات خدای متعال قائم است، ندارد و می افزاید:

در این هنگام، پس کلام خدا قدیم است، با اینکه خداوند با اراده و قدرت خویش سخن می گوید. واگر گفته شود خداوند به وسیله صوت ندا می کند و سخن می گوید، از این گفته، قدیم بدون صوت لازم نمی آید. و هرگاه به وسیله قرآن کریم و تورات و انجیل سخن گفته است، منعی نمی بیند که خداوند به حرف (ی) قبل از (س) تکلم کرده باشد. [28]

از این سخن دانسته می شود که صفت کلام الهی قدیم است و سخن خدا که بدان آفریدگان خود را مخاطب قرار داده، همانند قرآن کریم و تورات و انجیل، مخلوق و آفریده شمرده نمی شود و قدیم هم به شمار نمی آید.

[نتیجه گیری از اندیشه های سلفیان]

این دیدگاه های کسانی بود که سلفی نامیده شده و ادعا کرده اند که طبق اندیشه های سلف صالح حکم می کنند و عقاید آنان در یگانگی ذات خدا و نتایجی که برگفته های آنان متفرع است.

در خلال گفته های ما میزان درستی انتساب این اندیشه ها به سلف صالح (رض) آشکار شد. اکنون باید به دیگر افکار و عقایدشان در مسئله وحدانیت الهی پردازیم؛ پس سخن را درباره توحید درآفرینش آغاز می کنیم.

توحید در آفرینش

پایه و اساس این شاخه از توحید آن است که خدای سبحان، آسمان ها و زمین و آنچه را در آنهاست و آنچه را در میان آنهاست، آفریده و هیچ شریکی برای او در آفرینش آنها نبوده و هیچ کس در سلطه و حاکمیت وی با او به نزاع برنخاسته، و هیچ مخلوقی را اراده ای در برابر اراده

آفریدگار خالق نبوده و با اراده الهی در آفرینش هیچ چیز از اشیای عالم نداشته است، بلکه تمام اشیاء و کارها از اوست که منزّه و متعالی است و همه چیز به سوی او باز می گردد.

جبر و اختیار

در اینجاست که به مسائل مربوط به جبر و اختیار دامن زده شده و در گفتارهای پیشین، عقیده جهمیه و دیدگاه معتزله و اندیشه ماتریدیه در این باره روشن شد. اکنون ببینیم رأی سلفی ها که ابن تیمیه اندیشه آنان را به تصویر می کشد و کسانی که اکنون خود را بدین عنوان وصف، و در این عقیده از وی پیروی می کنند، چیست؟

می بینیم که ابن تیمیه آشکارا با اشاعره مخالفت کرده، آنان را جبری به شمار می آورد، و بر اشاعره که میان فعل و کسب در ذات الهی فرق قائل می شوند، خرده می گیرد؛ چه آنان فعل را آفریده خدای متعال می دانند و کسب را از آن بنده به شمار می آورند. او چنین تقریر می کند که این کسب، اگر صرف همراهی [با فعل الهی] است، شایسته نیست ملاک برای تحمل مسئولیت انسان و استحقاق کیفر و پاداش باشد، و اگر فعلی دارای تأثیر و توجیه است و احداث می شود و عمل به شمار می رود، امری در توان بنده است و در واقع کار او به شمار می آید؛ پس اگر بگوییم که این کسب هم از آن خدای متعال است، همان کلام جبری ها را گفته ای، و اگر بگوییم از آن بنده است، از مکتب اعتزال پیروی کرده ای.

ابن تیمیه از مذهب معتزله هم انتقاد می کند؛ هر چند مذهب آنان را در مقایسه با مذهب اشاعره، در این مسئله به عقل نزدیک تر می داند.

[سلفیه و توحید در آفرینش]

ابن تیمیه مذهب سلف را چنین تقریر می کند: روش آنان ایمان به «قَدَر» الهی است؛ چه خیر باشد چه شرّ، و قدرت خدای سبحان و اراده او عام است و شامل همه چیز می شود. خدای تعالی بنده و تمام نیروهای موجود در او را آفریده است، و بنده هر کاری را که بخواهد، با توان و اراده خویش انجام می دهد. او در این باره می افزاید: آنچه سزاوار است دانسته شود، این است که مذهب سلف و گذشته این امت، همان گفته خود آنان است که خداوند آفریننده هر چیز است و بنده را بسیار آزمند و بی تاب آفریده؛ به گونه ای که چون صدمه ای به او رسد، عجز و لابه می کند، و هر گاه خیری به او رسد، بخل می ورزد، [29] و بنده، حقیقتاً فاعل و انجام دهنده کار است و خواست و توان و اراده دارد. خدای متعال می فرماید:

این قرآن، یادآور همگان است، برای هر يك از شما که بخواهد به راه راست برود. و تا خدا، پروردگار جهانیان نخواهد، شما نیز نخواهید خواست. [30]

او قدرت خدای متعال و عمومیت و شمولیت آن را تقریر، و قدرت بنده و احساس او به نتایج [کردار خویش] را تبیین می کند و اینکه اثبات عمومیت قدرت الهی با نصّ شرعی است؛ چنان که قدرت و اراده بنده، هم به وسیله نصّ شرعی و هم با احساس و اختیار حقیقی وی ثابت شده است. ابن تیمیه با این سخن، بر سه مسئله تأکید می کند: 1. خدای سبحان آفریننده همه چیز است و چیزی در جمال آفرینش بدون اراده او وجود ندارد و هیچ کس در اراده وی با او منازعه نمی کند. او با این بیان با جبریه هم عقیده است. 2. بنده حقیقتاً فاعل و انجام دهنده است و اراده کامل اوست که وی را در برابر آنچه انجام می دهد، مسئول قرار می دهد. او با این سخن با معتزله همراهی است. 3. خدای متعال انجام کار نیک را می پسندد و دوست دارد؛ [چنان که] کار بد را دوست نمی دارد. ابن تیمیه در این نقطه از معتزله جدا می شود.

[حل تناقض در عقیده سلف]

ابن تیمیه چگونه این حقایق ناهمگون و متعارض را با هم جمع می کند و چگونه بین عدل خدای

سبحان در کيفردادن بدکار و پاداش دادن به نیکوکار و اینکه تمام افعال، کار خدای سبحان است، توافق ایجاد می کند؟ پاسخ مسئله این است که گویا ابن تیمیه اعتقاد دارد که افعال بنده به وی نسبت داده می شود، به این لحاظ که در انجام کارها قدرت دارد، و به خدا نسبت داده می شود، به لحاظ اینکه خداوند این قدرت و توان را در وی آفریده؛ پس او مسبب الاسباب [=فراهم آورنده ابزار کار] است. ابن تیمیه در این باره می گوید:

به درستی که خدای تعالی آفریننده تمام اشیاء به وسیله اسبابی است که آن را آفریده، و برای بنده قدرتی را آفریده که کارها با آن انجام می شود؛ بنابراین، بنده خود حقیقتاً انجام دهنده کار خویش است؛ از این رو گفته اهل سنت در آفرینش فعل بنده به خواست و توان الهی، همانند گفته آنان در آفرینش دیگر حوادث به وسیله اسباب آنهاست.

بر این اساس، کارهای بنده از این جهت به خدای متعال اسناد داده می شود که آفریننده اسباب و وسایل آنهاست و آن قدرت بنده است که خدای سبحان در بنده قرارش داده. او با این عقیده تا حدّ بسیاری با معتزله هم‌رأی است؛ از این رو تصریح می کند که آنان از اشاعره به حقیقت نزدیک ترند؛ ولی ابن تیمیه در دو مسئله با معتزله مخالفت می‌ورزد:

مسئله اول، عدم ملازمت میان امر و اراده الهی است؛ چه اینکه معتزله معتقدند که در اینجا میان فرمان خدای سبحان و اراده او ملازمه است؛ زیرا خداوند به چیزی فرمان نمی دهد، مگر وقتی که آن کار را می خواهد، و از چیزی باز نداشته و نهی نمی کند، مگر هنگامی که آن عمل را نمی خواهد؛ پس خدای سبحان، گناهان و نافرمانی را نمی خواهد؛ از این رو بدان فرمان نمی دهد. اما ابن تیمیه معتقد است که هیچ تلازمی میان امر الهی و اراده او نیست؛ چرا که خدای سبحان طاعت و بندگی را اراده کرده و بدان فرمان داده است، و نافرمانی هایی را که از فرزندان آدم واقع می شود، اراده نکرده و از آن بازداشته است، و اراده او برای گناهان از جهت اراده اسباب و عوامل آنهاست.

مسئله دومی که ابن تیمیه را از معتزله جدا می کند، این است که او خشنودی و محبت الهی را از اراده او تفکیک می کند. اراده گاهی بر خلاف دستورها و بازداشتن های او واقع می شود، در حالی که رضایت و محبت الهی همان چیزی است که با اوامر و نواهی خدای سبحان انطباق دارد؛ چه خدای تعالی گناهان را دوست ندارد و آن را نمی پسندد، ولی اراده می کند. وی با این سخن با اشاعره، هم‌نوا شده، می گوید:

توده اهل سنت با تمام طوایف آن و بسیاری از اصحاب اشعری، اراده را از محبت و رضایت تفکیک می کنند و می گویند: خدای سبحان، گناهان را اراده کرده، ولی آن را دوست ندارد و از آن خشنود نمی شود. او نافرمانی ها را دشمن داشته و از آن نهی فرموده است. آنان میان مشیت خدا و محبت او فرق می گذارند؛ و این گفته تمام اهل سلف است. [31]

ما مشاهده می کنیم که مذهب ابن تیمیه در این مسئله، حدّ وسطی میان معتزله و اشاعره است و او در این سخن به طور اجمال، به مذهب ماتریدی نزدیک است که می گوید: خدای سبحان قدرتی را در بنده آفریده است که به وسیله آن در اشیای عالم تأثیر می گذارد، جز اینکه ابن تیمیه معتقد است تأثیرگذاری در اشیاء با انجام کارها صورت می گیرد، ولی ماتریدی عقیده دارد تأثیر در افعالی که به وسیله این نیروی به ودیعه نهاده شده تحقق می یابد، از تأثیر در کسب فعل تجاوز نمی کند.

علت جویی در افعال الهی

عالمان در این مسئله به علت یابی افعال خدای متعال پرداخته اند که آیا آنچه را انجام داده و آنچه را آفریده، بدون هیچ گونه انگیزه ای بوده است؟ رأی نخست از اشاعره است که در این باره

گفته اند: خدای سبحان اشیاء را بدون هیچ گونه انگیزه و علتی آفریده است؛ چه اینکه [نیاز به علت] اراده الهی را مقید می سازد؛ در حالی که خدای سبحان آفریننده همه چیز و برتر از هر چیز است. «از او برای آنچه انجام می دهد، پرسیده نمی شود و انسان ها خود مورد سؤال قرار خواهند گرفت...» [32]

رأی دوم این است که خدای سبحان به سبب حکمتی پسندیده، انسان ها را آفرید و اوامر خود را صادر فرمود و از اموری نهی کرد. این همان گفته ماتریدیه است، چنان که بیان کردیم، و ابن تیمیه آن را عقیده سلف دانسته و چنین اظهار می دارد:

این گفته مسلمانان و غیر مسلمانان و عقیده طوایفی از اصحاب ابوحنیفه و مالک و شافعی و احمد و دیگران و رأی گروه هایی از دانشمندان علم کلام است.

صاحبان این عقیده چنین تقریر نمی کنند که خدای سبحان با این حکمت، اراده اش تغییر می یابد؛ ولی حکمت امری نیست که خدای سبحان را مجبور کند، بلکه [افعال الهی] با صفت حکمت که خود را بدان وصف فرموده، متفق می شود. این بیانی برای کامل بودن آفرینش الهی و اوامر و نواهی اوست، نه برای الزام و واداشتن خدای سبحان؛ و ابن تیمیه همین قول را برگزیده و بیان می کند که همین، مذهب سلف است.

قول سوم همان گفته معتزله است که خدای سبحان در افعال خود و در اوامر و نواهی خویش، جز نیکو انجام نمی دهد و جز به نیکو فرمان نمی دهد و از زشتی دوری گزیده، بدان امر نمی کند. پایه این عقیده آن است که آنان برای اشیای عالم، حسن ذاتی و قبح ذاتی قائل بوده، معتقدند خدای سبحان متعال جز به حسن امر نکرده و جز از قبیح باز نمی دارد؛ اما ابن تیمیه این قول را نفی کرده و پسندیده است و چنین یادآوری کرده که گفتار سلف به طور آشکار با این عقیده مخالفت دارد. او درباره معتزله می گوید:

معتزله به قیاس کردن این مسئله با آنچه از بنده نیکو یا ناپسند است، پرداختند؛ از این رو برای خدای متعال آنچه را برای بنده لازم می دانند، لازم دانستند، و بر خدای سبحان آنچه را بر بنده حرام می دانند، ممنوع دانستند و آن را عدالت و حکمت نام نهادند؛ در حالی که عقل های آنان از شناخت حکمت الهی قاصر است؛ بدین جهت برای او مشیت عام و فراگیر، و قدرت تام و کامل را اثبات نمی کنند؛ پس خدای سبحان را بر انجام هر چیز توانا قرار نمی دهند و معتقد نیستند که هر چه خدا خواست، همان می شود، و هر چه را اراده نکرد، تحقق نمی یابد. [33] این دیدگاه های ابن تیمیه در مسائل جبر و اختیار و انگیزه یابی افعال خدای سبحان بود در حالی که او عقیده خود را همیشه به سلف صالح از صحابه پیامبر(ص) و تابعان آنان نسبت می دهد.

توحید در عبادت

معنای یگانگی در عبادت این است که بنده در عبادت جز خدا به دیگری توجه نکند، و این مسئله به دو امر نیاز دارد: امر نخست اینکه بنده جز او را نپرستد و به الوهیت غیر او اعتراف نکند، و هر کس شخص دیگر یا چیزی را شریک خدای متعال در عبادت قرار دهد، هر آینه شرك ورزیده است. و هر کس میان آفریده و آفریدگار در عبادتی تساوی قائل شود، در حقیقت همراه با خدا آلهه دیگری را قرار داده است؛ هر چند به یگانگی آفریدگار هستی معتقد باشد. چه اینکه مشرکان عرب هم به این سخن که خدای یگانه آفریدگار آسمان ها و زمین است، اعتراف داشتند؛ چنان که خدای تعالی می فرماید: «و هر آینه اگر از آنان بپرسی که چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده است، البته به طور حتم می گویند خدا»؛ [34] با وجود این، مشرك نامیده شده اند؛ زیرا آنها همراه با خدا، جز او را می پرستیدند.

امر دوم اینکه خدای سبحان را به گونه ای بپرستیم که خداوند آن را به زبان پیامبرانش برای ما تشریح فرموده است، و خدا را جز به گونه واجب یا مستحب یا مباح و با قصد طاعت و سپاس عبادت نکنیم. ابن تیمیه چنین می گوید:

از جمله عبادت ها دعاست؛ پس هر کس آفریدگان خدا (مردگان یا زنده ها) را بخواند و از آنان فریادرسی خواهد، در دین بدعت گذاشته و به پروردگار جهانیان شرک ورزیده و جز راه مؤمنان را پیروی کرده است، و هر کس خدا را به [واسطه] آفریدگانش بخواند یا او را به آفریدگانش سوگند دهد، در دین بدعتی گذاشته که خداوند، هیچ گونه اجازه و فرمانی برای او نداده است. [35]

[اساس سخنان ابن تیمیه]

ابن تیمیه که خود پرچمدار مذهب سلفی هاست، سه پایه و اساس را پی ریخته است: 1. ممنوعیت تقرب یافتن به خدای متعال به وسیله شایستگان و اولیاء. 2. ممنوعیت کمک خواهی و توسل به مردگان و غیرمردگان. 3. ممنوعیت زیارت قبور شایستگان و پیامبران به قصد تیمن و برکت جویی و تقدیس.

تقرب به وسیله صالحان

ابن تیمیه تأکید کرده که برخی از مردم کرامت هایی دارند و خداوند به دست برخی از آنان اموری خارق العاده را جاری می سازد؛ ولی این امور موجب نمی شود که آنان از اشتباه در امان باشند، بلکه آنان نیز بندگان خدا و مخاطب تکلیف الهی اند که احکام تکلیف بر آنان جاری می شود؛ وانگهی کرامت از استقامت بالاتر و برتر نیست؛ بدین جهت خداوند به برخی شایستگان استقامت عطا می کند، ولی کرامت نمی دهد. ابن تیمیه در این باره گفتار حکیمانه ابوعلی جرجانی را نقل می کند که گفته است:

در جستجوی استقامت باش، نه در طلب کرامت؛ چه، کرامت در نفس تو، جبلّی و فطری است، و همین امر از تو می طلبد که اهل استقامت باشی. [36]

همین کرامت، به انسان شایسته اجازه نمی دهد که برای خدای تعالی وسیله ای قرار دهد؛ چرا که وسیله قرار دادن بندگان خدا برای [تقرب به] خدا نارواست؛ به همین جهت پیامبر(ص) از استغفار کردن برای مشرکان نهی شده است؛ چنان که خدای متعال می فرماید:

بر پیامبر(ص) و کسانی که ایمان آوردند، روا نیست برای مشرکان استغفار کنند، هر چند از بستگان نزدیک باشند، پس از آنکه برایشان روشن شد آنان جهنمی اند. [37]

پیامبر(ص) نیز فرموده است:

هان ای قریشیان، خویشتن را به هیچ وجه از خدا بی نیاز نمی گردانم. ای عباس فرزند عبدالمطلب، تو را از خدا بی نیاز نمی کنم. ای صفیه (عمه رسول خدا(ص))، از خداوند بی نیازت نمی کنم. ای فاطمه (دختر رسول خدا(ص)) آنچه از مال من می خواهی درخواست کن، ولی تو را از خدا بی نیاز نمی گردانم. [38]

اصحاب پیامبر(ص) در زمان حیات حضرت از او باران می طلبیدند، و این سخن دلالت دارد که تقرب جستن به خدای متعال از راه توسل به دیگران جایز نیست، ولی درخواست از شخص زنده با طلب رحمت رواست.

استغاثه به غیر خدا

از دیدگاه سلفیان هرگونه کمک خواهی و طلب فریاد رسی از غیر خدا، به طور کلی ممنوع است. آنان نقل کرده اند که پیامبر(ص) دیگران را از استغاثه به خود باز داشت و روایت می کنند که طیرانی در معجم کبیر خود نقل کرده که منافقی پیامبر(ص) را آزار می داد. ابوبکر گفت: برخیزید تا از رسول خدا(ص) کمک بگیریم. حضرت فرمود: «از من درخواست کمک نمی شود،

باید از خدا کمک گرفت»، [39] و این سخن روشنی است؛ زیرا از کسی باید کمک گرفت که توان تغییر و تبدیل را داشته باشد و این از اموری است که فقط خدای تعالی بدان اختصاص یافته است.

چنان که استغاثه و کمک خواهی جز از خدا روا نیست، آمرزش نیز فقط از خدای سبحان است؛ بنابراین جایز نیست از غیر خدا خواسته شود که مرا بیامرزد یا کمک کند. ابن تیمیه از ابو یزید بسطامی نقل می کند که بارها گفته است: «کمک خواهی آفریده از آفریده دیگر، همانند یاری جستن انسان غریق از غرقی دیگر است.» از ابو عبدالله قرشی نیز این سخن را نقل می کند که «یاری جویی مخلوقی از مخلوق دیگر، مانند کمک طلبی زندانی از زندانی دیگر است.» چنان که نمی توان با پرستش زنده ها به خدا نزدیک شد و نمی شود از آنان کمک خواست، با مردگان نیز نمی توان به خدا تقرب جست یا از آنان کمک گرفت. ابن تیمیه در این باره می گوید:

برای ما روا نیست که از پیامبران و شایستگان، پس از مرگشان چیزی بخواهیم، هر چند در قبرهایشان زنده باشند. و اگر مقدر شده باشد که آنان برای زنده ها دعا کنند، بازهم برای کسی جایز نیست از آنان این دعا را بخواهد؛ زیرا هیچ کس از سلف چنین کاری را نکرده اند و این کار، کم کم بهانه و دستاویزی برای شرک و پرستش آنان به جای خدا می شود؛ اما درخواست چیزی از آنان در زمان حیاتشان جایز است؛ چون به شرک نمی انجامد.

اگر تقرب جستن به صالحان و کمک خواستن از شایستگان (چه در زمان حیات یا مرگ آنان) جایز نباشد و دعا فقط در زمان زنده بودن آنان روا باشد نه پس از مرگ، نذرکردن برای قبرها یا مردگان مدفون در قبرها یا آنان که کنار قبرها می مانند نیز جایز نیست، بلکه این عمل حرام است؛ چون به نذرکردن برای بت ها شباهت دارد و تفاوتی نمی کند که نذر، روغن [چراغ] باشد یا غیر آن. و در این باره می گوید: «هرکس معتقد باشد که برای قبرها منفعت یا ضرری هست، گمراه نادان است»، و تأکید می کند که این نذر در گناه است و می گوید:

هرکس معتقد باشد که این نذرها، راه بردن حاجت ها به سوی خدای متعال است و این کارها موجب برطرف شدن تنگدستی و سختی و باعث بازگشایی در روزی و محفوظ ماندن شهر و دیار می شود، مشرکی است که کشتن او واجب است. [40]

زیارت قبر پیامبر(ص) و صالحان

نتیجه منطقی تمام مباحث پیشین این است که زیارت قبر صالحان به نیت تیمن و تبرک یا تقرب جویی به خدای تعالی روا نیست، اما اگر به منظور پندگیری و عبرت آموزی باشد، جایز، بلکه مستحب است؛ بدین جهت تأکید می کند که زیارت قبر پیامبر(ص) به قصد برکت جستن جایز نیست؛ چون خود حضرت مردم را از اینکه قبرش مسجد شود، نهی فرموده تا زیارت نشود. در صحیحین [=صحیح بخاری و صحیح مسلم] از عایشه نقل شده است که پیامبر(ص) در بیماری منجر به وفاتش فرمود: «خداوند یهود و نصارا را لعنت کرده [یا لعنت کند] چون قبور پیامبرانشان را مسجد قرار دادند. [41]» وانگهی پیامبر(ص) در خانه عایشه و برخلاف عادت مردم دفن شد تا قبرش زیارتگاه قرار نگیرد و خود در این باره فرمود: «پروردگارا قبر مرا چون بنی قرار مده که پرستیده شود. خشم خداوند بر گروهی که قبور پیامبرانشان را مسجد قرار دادند، شدت یافت.» [42]

اصحاب پیامبر(ص) نیز هرگاه پس از مرگ حضرت بر او سلام می کردند و می خواستند دعا کنند، رو به قبله دعا می کردند و هنگام سفر یا بازگشت از مسافرت رو به سوی روضه شریفه اش می کردند.

[مخالفت ابن تیمیه با مسلمانان]

ابن تیمیه با این سخن خود با توده مسلمانان مخالفت کرد، بلکه درباره زیارت قبر مصطفی(ص) با خشونت و تندى از آنان مبارز طلبید. ما درخصوص زیارت قبور صالحان و نذر برای آنان تا حدی با سخن وی موافقیم، ولی در مورد زیارت روضه شریف [پیامبر(ص)] به طور کلی با او مخالفیم؛ زیرا ممنوعیت زیارت روضه شریف را به قصد تیمن و تبرک، بر ترس از بت پرستی مبتنی ساخته است، در حالی که این ترس، نابجا و بی مورد است؛ چرا که اگر در این کار تقدیس و احترام به محمد(ص) باشد، در واقع تقدیس از پیامبر توحید و احترام به پیامبر توحید، زنده کردن توحید است؛ زیرا این عمل، تقدیس از مفاهیمی است که بدان برانگیخته شده؛ وانگهی در زیارت روضه شریف حضرت، یادآوری موضع گیری های او در صبر و جهاد و مبارزه و تلاش در راه رفعت شأن و علو مقام توحید است تا آنکه خداوند در نتیجه جهاد و مبارزه او و به تأیید و نصرت خویش، دولت و اقتدار بت ها را به نفع او تغییر داد [و دنیا به کام او] و عبادت خدای یگانه متداول شد. ابن تیمیه، خود از سلف صالح روایت می کند که هرگاه بر روضه شریف می گذشتند، بر پیامبر(ص) سلام می کردند. نافع، غلام عبدالله بن عمر و راوی علوم وی روایت کرده است که ابن عمر به قبر [پیامبر(ص)] سلام می کرد. صد بار یا بیشتر دیدم که به سوی قبر حضرت می آمد و مشاهده می شد که دستش را بر محل نشستن پیامبر(ص) روی منبر گذاشته و به صورتش می مالید.

حدیثی که ابن تیمیه و دیگران [از پیامبر(ص)] روایت کرده اند که «عزم سفر نباید کرد، مگر برای زیارت سه مسجد: مسجد الحرام و مسجد من و مسجد الاقصی»، شرافت مسجدی را بیان می کند که حضرت در جوار آن مدفون شده است. او در خانه عایشه دفن شد که نزدیک ترین خانه همسرانش به مسجد، و چسبیده به آن بود، ولی داخل مسجد نبود. اگر این حدیث بیانگر ممنوعیت زیارت قبر پیامبر(ص) باشد، حضرت می بایست در محلی دور از مسجد، مثل [قبرستان] بقیع دفن می شد. ما در شگفتیم که ابن تیمیه زیارت روضه [پیامبر(ص)] را برای تیمن و انس گرفتن ناپسند می شمرد با اینکه خود او از پیشوایان مشهور روایت کرده است که آنان هرگاه بر قبر شریف پیامبر(ص) می گذشتند، بر حضرت سلام می کردند و هرگاه قصد سفر داشتند یا از مسافرت باز می گشتند، به سوی قبر شریف او می رفتند؛ چنان که ابن تیمیه روایت کرده است.

پس از این توضیح، تأکید می کنیم که تبرک جستن به زیارت قبر پیامبر(ص) امری نیکوست و قصد ما از تبرک جویی، عبادت یا چیزی نزدیک به پرستش نیست، بلکه تبرک طلبی، همان تذکر [یادآوری] و عبرت گیری و بصیرت خواهی است. او چگونه مسلمانی است که زندگانی رسول خدا(ص) و سیره و سنت او و جنگ و جهاد حضرت را بداند و به مدینه منوره برود و احساس نکند که در این مکان پیامبر(ص) سیر می کرده و مردم را [به دین] فرا می خوانده، و عمل، تدبیر و جهاد می کرده است، و عبرت نگیرد و بصیرت نیابد، یا مقام و جایگاه حضرت را نزد خدای متعال احساس نکند، یا محبت خدا و رسولش و عمل به آنچه او فرمان داده و دست برداشتن از آنچه نهی فرموده شانه های او را نلرزاند [یا عشق او را بر نیانگیزد]، مگر کسی که از یاد خدا روی گرداند؟

زیارت قبر رسول خدا(ص) خود، همان یادآوری و عبرت آموزی و هدایت یابی و بصیرت خواهی است، و دعا کردن کنار قبر حضرت، دعایی به شمار می رود که [از] قلب خاشع و عقل خاضع و نفس مخلص و وجدان بیدار [برخاسته] است، و این گونه دعا، مبارک ترین دعاهاست.

- [1]. [2]. « » (164). [3]. 356. [4]. [5]. (255). [6].
 (41). [7]. . . . [8]. (1614). [9].
 (3 4)[10]. (28)[11]. (119)[12]. (93)[13]. (10)[14].

- [15](210) . [16](11) . » [17].(73) « ... » [18].(78) .
-) [19].409 . [20]. [21].(10) . [22].(88) . [23].7 . [24]. . [25].
- [26].(10) . [27].(6) . [28]. . [29]. 106 25 22 21 » . 21 19
- [30].« [31].(2927) 1 226 [32].102 5 [33].(23) [34].121 5
- () [35].(38 25) . [36]. [37].7 1 [38].(113) ()
- [39]. [40]. [41].55 1 [42]. .